

# بیخا

شماره دوازدهم

اسفند ۱۳۳۹

سال سوم

مجتبی شیوی

هدایة المتعلمین در طب

یکی از نسخ خطی مهم فارسی

این نسخه خطی فارسی که از چندین لحاظ بی نهایت مهم است تا پنج سال پیش در ایران بود اما اکنون در کتابخانه بادلیان در شهر اکسفرد از بلاد انگلستان محفوظ است .

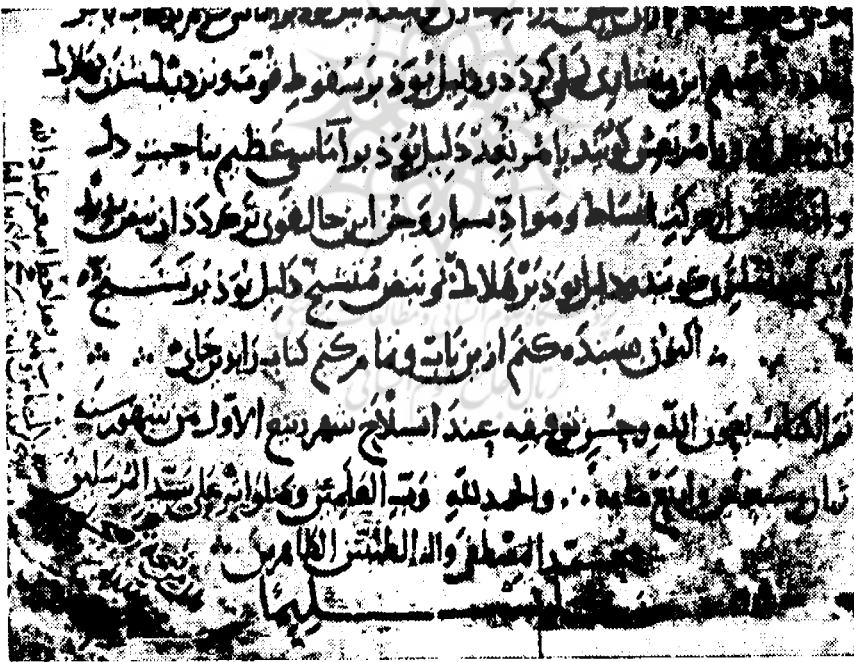
کتاب تألیف ابوبکر (یا ابوحکیم) ربیع بن احمد الأَخَوینی است از اهـل بخارا و از اطبای قرن چهارم هجری ، و احتمال قریب یقین میرود که قدیمترین کتاب طبی باشد که بفارسی تألیف شده است . نسخه ای که مورد بحث است بتاریخ ۴۷۸ هجری قمری کتابت شده است و فقط یک نسخه خطی فارسی می شناسیم که ازین قدیمتر باشد . از این دو امتیاز گذشته باید در نظر گرفت که تألیفات فارسی منشور متعلق بقرن چهارم بسیار نادر است : ترجمه تفسیر طبری است و ترجمه تاریخ طبری و کتاب حدود العالم در جغرافیا و در رساله در فن نجوم از محمد بن ایوب طبری (یکی در شناختن عمر و یکی

در شناختن اسطرلاب ( و همین کتاب ، بعد ازان دیگر چیزی بدست نداریم تا پس از چهارصد هجری که یکی دورساله از ابن سینا و کتاب شرح تعرف از ابوابراهیم اسمعیل مستملی بخاری و کتاب تفهیم از ابوریحان بیرونی دران زمان تألیف شده ، مگر آنکه قول صاحب کشف الظنون را باور کنیم که ظفر نامه بزرجمهر در عصر سامانیان بفارسی ترجمه شده باشد که در آن صورت هفتمی شش کتاب مذکور میشود ، و مقدمه شاهنامه ابومنصوری را هم که بار اول جناب آقای تقی زاده در مجله کاوه معرفی کردند و سپس مرحوم علامه قزوینی آن را بالتمام بچاپ رسانیدند هشتمی آن جمله بشماریم . حالا آیا بی همتی نیست که ملت و دولت ایران بگذارند کتابی از کتابهای فارسی قرن چهارم که از حیث زمان انشاسومی یا چهارمی و از حیث تاریخ کتابت دومین نسخه قدیم محسوب میشود از مملکت ایران خارج شده در یکی از کتابخانه های اروپا قرار گیرد ؟ البته بی همتی و بی اطلاعی و بی قیدی و بی عرضگی ماست که باعث میشود که گنجهای ما را اهل اروپا از کف ما بیرون آورند ، ولیکن در مورد کتب شاید جماعتی معتقد باشند که « بگذار بیرون برود تا بتوان چاپ کرد و منتشرش کرد و محل استفاده اش قرارداد » ، و از عمل برخی از اصحاب کتابخانه های خصوصی و اداره کنندگان کتابخانه های عمومی در ایران و بعضی ممالک دیگر مشرق دلیل و برهان بیاورند که این اقوام کتب را برای فایده معنوی آنها نمیخواهند و از ترس اینکه مبادا کسی بانتشار آنها اقدام کند و عالیشان آنها را بشناسند هر کتاب قدیم و کم نظیر و مهمی را که داشته باشند پنهان و محبوس میکنند و اجازه عکس برداشتن و نسخه گرفتن که نمیدهند سهل است نمیگذارند کسی آنها را بخواند و حتی ببیند !

از این بحث بگذریم و فعلا به معرفی نسخه هدایة المتعلمین پردازیم تا اگر هر د مالدار صاحب همتی این مقاله را بخواند و گفتار من بداش اثر کند پولی وقف این کند که عکس این نسخه را از اکسفرده بیاوریم و بچاپ کردن آن اقدام کنیم تا هم مساعی و مجاهدات اجداد ما در راه توسعه فن طب بهترک شناخته گردد و هم بر نمونه هایی که از نشر قدیم فارسی بجا مانده است و بر اهمیتی که این پدران ما در راه توسعه زبان فارسی و غنی کردن آن و قسادر ساختن آن بر بیان مطالب مبذول میداشتند واقف تر

شویم وهم مأخذ و منابع ما برای تدوین لغات فارسی و بدست آوردن قواعد صرف و نحو فارسی و رسم الخط و املاى فارسی و کشف تحولات و تطورات زبان فارسی بیشتر شود.

عنوان کتاب و نام مصنف در این نسخه چنین است که : کتاب هداية المتعلمين فى الطب من تصنيف ابى بکر ربيع بن احمد الاخوانى البخارى رحمه الله . نسخه در قرن هفتم و هشتم در تصرف طبیبی بوده است بنام ابوطالب عبدالله بن محمد بن ابى زید ، و او آن را با نسخه دیگری مقابله کرده است و تصحیحات و اضافات و خط زدگیهای متعدد در صفحات کتاب بخط او دیده میشود ، ازان جمله تاریخ ختام مقابله در آخر کتابست ( قابلت من نسخه صحیحة و صححته بقدر الوسع والطاقة يوم الخميس ثامن عشر من ربيع الآخر سنة اثني ثمانين و ستمائة و هذا خط اصغر عبدالله ... ) - در همین صفحه



تاریخ کتابت اصل نسخه است بدین عبارت :

تم الكتاب بعون الله وحسن توفيقه عند انسلاخ شهر ربيع الاول من اشهر سنة ثمان

وسبعین و اربع مائة ...

مصصح مذکور ، در صفحه اول کتبه مصنف را که ابوبکر بوده است بدل به ابو حکیم کرده و در زیر عنوان یادداشتی بتاریخ ۷۱۷ افزوده است که بموجب آن کتاب را بفزند خود وا گذاشته است و قدری از عبارات آن اینست : این کتاب هدایه اخوین و کناس اخوین خوانند مصنف این ابو حکیم ربیع بن احمد الاخوانی رحمه الله علیه شاگرد محمد بن زکریا الرازی رحمه الله علیه و چون آن بزرگ برای فرزند خود جمع کرده بود تا او را دستوری [ باشد ] و چسبون طیبی کند تدبیر او بصواب بود این ضعیف تجربه کرد ...

اما این طیب در این عبارت مرتکب اشتباهی شده است : ربیع بن احمد شاگرد محمد بن زکریا رازی نبوده است بلکه شاگرد شاگرد او بوده است . در صفحه ۲۰۸ آمده است که : ابوزکار نیشابوری حکایت کرد که بیفداد من مقاطعه کردم یکی مفلوج را بسیار دینار و بیک روز علاج کردم و بیاوردم بیست من سرکا<sup>۱</sup> تیز سپید انگوری ... تا آنگاه که مفلوج از بانگ سست شد و باز بیرون آوردم او را راست گشته و از بیماری بیرون آمده ° ° و استاد من نیکو نداشت این سخن را ، و هم بوزکار نیشابوری نصیحت کند کشما مکنیت<sup>۲</sup> این ، چه من مخاطره دیدم بدین علاج ، و استاذ من گفت که عجب بود که بیمار اندرین معالجت هلاک نگشت یسا مغزش خشک نشد . . . و در تصحیحی که بخط ابوطالب طیب از روی نسخه دیگر بعمل آمده است الفاظ « و استاذ من گفت » بدل شده است باین عبارت که : « این ماعون دروغ میگوید و استاد من ابلقاسم مقانعی بود شاگرد محمد زکریا رازی رحمه الله علیه گفت » که عجب بود . . . ، و در صفحه ۲۲۹ آمده است که : و بدین مقدار که گفتم اینجا بس بود و استاذ من همچنین کرد و بر رسم استاذ خویش رفت محمد بن زکریا ، و مگر تو پنداری داروی غریب به بود از داروی آسان ، غرض باید که بیابی فاما دارو هر کدام بود روا بود ° ° در این عبارت نیز جمله بخط مصصح مزبور باین شکل در آمده است که : بر رسم استاذ خویش رفتم

۱ - سرکا ، ۲ - که شما مکنید ،

ابلقاسم مقانعی، و او شاگرد محمد بن زکریا بود، و او بر رسم استاد خود رفت محمد بن زکریا، در چند مورد دیگر نیز نظیر این عبارت دیده میشود که صریح است در اینکه محمد بن زکریای رازی استاد استاد مصنف بوده است، و استاد مصنف ابوالقاسم مقانعی بوده است. از این تصریح میتوان زمان مصنف را بتقریب بدست آورد، زیرا که وفات رازی در سنه ۳۱۱ بوده است و اگر برای مقانعی سی سال و برای اخوینی سی سال دیگر بر این تاریخ بیفزاییم احتمال میتوان داد که فوت مصنف این کتاب در حدود ۳۷۱ یعنی کمی پیشتر یا پستر از این تاریخ باشد، و از این میتوان نتیجه گرفت که این هدایة المتعلمین حداکثر چند سالی قبل از ۳۷۰ تألیف شده باشد و بر حدود العالم که در ۳۷۲ تألیف شده است مقدم باشد،

چون ممکنست بعضی از خوانندگان هنوز در این گمان باشند که يك کتاب دیگر فارسی در فن طب یعنی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه از حیث زمان انشا بر این کتاب مقدم بوده یا لااقل با آن هم زمان میشود توضیح میدهم که از این کتاب الابنیه (تألیف ابومنصور موفق بن علی الهروی) نسخه‌ای در کتابخانه دولتی وین موجود است که آن را اسدی طوسی شاعر بدست خود نوشته است، و تاریخ آن ۴۴۷ هجری است، که بنا برین علی العجالة قدیمترین نسخه خطی فارسی میشود که بجا مانده و در نزد ما معروفست، و زمان کتابت آن سی سال بر زمان کتابت این نسخه هدایة المتعلمین مقدم است. فلو گل که فهرست نسخه‌های خطی وین را تدوین کرده و زلیگمان که این کتاب الابنیه را بطبع رسانیده است از عبارتی که در مقدمه کتاب آمده است باین مضمون که برای الملك المنصور المؤید المسدد تألیف شده است استنباط کرده بودند و سایر مستشرقین قبول کرده بودند و علمای خود ما و ازان جمله مرحوم علامه قزوینی باور کرده و نوشته بودند و ما همه نیز بالتبع چنین میدانستیم که این کتاب الابنیه بنام منصور بن نوح سامانی موشح شده بوده است و بنا برین زمان تألیف آن همان قرن چهارم و دوره پادشاهی منصور (۳۵۰ تا ۳۶۵) بوده. ولیکن مرحوم علامه قزوینی عاقبت متوجه شدند که اسدی طوسی در پشت لوح آن نسخه خطی پس از نام بردن مصنف

کتاب جمله دعائیة حرسه الله را بکار برده ، و این جمله مستلزم آن میشود که مصنف در ۴۴۷ زنده بوده باشد و بنابراین الملك المنصور را نباید نام منصور سامانی شمرد ، بلکه از اوصافی محسوب داشت که ابن موفق هروی برای پادشاهی دیگر آورده است که هم عصر خود او بوده و هفتاد هشتاد سالی پس از عهد منصور بن نوح میزیسته است . از این هم بکنزیم .

پس کتاب هداية المتعلمین که مورد بحث ماست یگانه کتاب طبی فارسی متعلق بقرن چهارم هجری میشود که بدست ما رسیده است . کتابیست در ۶۶۱ صفحه بقطع وزیری بزرگ (سی و دو سانتیمتر و نیم در بیست و دو سانتیمتر) که کاتبش آنرا بخط بسیار خوب از نوع خطی که ایرانیان از خط معقلی استخراج کرده بودند و در قرون سوم و چهارم و پنجم هجری متداول بوده است (خط اسدی در کتاب الانبیه و خط شاگرد اسدی در نسخه ترجمان البلاغی که در استانبول است و بچاپ عکسی منتشر شده است همین شیوه است) نوشته است . کتاب منقسم بر ۱۸۳ باب است که آنها را کاتبش بحروف جمل شماره گذاشته و فهرست آنها را در ابتدای کتاب درج کرده است تا باسانی بتوان یافت . تا صفحه ۱۶۴ کلیات علم طب است و باین عبارت ختم میشود که: اکنون بسنده کردیم از مقدمات و آغاز کنیم باز کردن بیماریها و معالجات جدا جدا از فرق سر تا ناخن پای ... ، از ص ۱۶۵ تا آخر اسامی امراض است بر حسب ترتیب وقوع آنها در اعضاء بدن از بالا بیابین .

طب ابوبکر اخوینی بالطبع تابع طب ابوبکر محمد بن زکریای رازی است که استاد استاد او بوده ، و بهر حال تا زمانی که طب ابن سینا در عرض و طول عالم اسلامی انتشار نیافته بود طبی که رازی شیوع داده بود در همه جا متداول بود و حتی پس از ابن سینا نیز بسیاری از اطبای بنام آراه رازی را همچنان ملاک طبابت خود میساختند و در تصنیفات خویش از دستور او پیروی می کردند و آراه ابن سینا را در آنچه با اسلوب رازی تعارض داشت مردود می شمردند .

بهر حال این کتاب هدایه یا کنش اخوینی از کتب معتبر فن طب شمرده میشود ، و

صاحب چهار مقاله و صاحب موجز گمی هر دو آن را جزء مبانی طبابت تعداد می کنند. مع هذا جای تعجب است که امروزه نسخه های آن کمیابست و غیر از این نسخه ای که مورد بحث ماست بنده فقط يك نسخه دیگر از آن سراغ کرده ام ، و آن در کتابخانه فاتیح در استانبول بشماره ۳۶۴۶ محفوظست (پاول هرن Paul Horn در فهرست مختصری که از معدودی از نسخ خطی فارسی محفوظ در استانبول ترتیب داده و در مجله انجمن شرقشناسی آلمان ZDMG جلد ۵۴ در دو قسمت منتشر شده است تحت شماره ۵۶۷ ، و فوهنان Fohnan در فهرست مفصلی که از کتابهای فارسی طبی بعنوان Quellenkunde der pers. Medizin تنظیم کرده و در ۱۹۱۰ بطبع رسیده است در صفحه ۷۱ تحت نمره ۲۰۰ ، این کتاب را ذکر کرده اند).

نسخه ای که فعلا بکتابخانه بسادلیان منتقل شده است در جزء کتب مرحوم فرهاد میرزای معتمدالدوله پسر شاهزاده عباس میرزا نایب السلطنه بوده است ، و آن شاهزاده فاضل دانشمند امر کرده بوده است که نسخه را تعمیر و «متن و حاشیه» کنند، و بدست خود صفحات آن را نمره گذاشته بوده است و کتاب را جزء ذخایر گرانبهای کتابخانه خود محسوب میداشته ، و یکی از نواده های آن مرحوم ، دوست ارجمند من فرهاد فرهاد معتمد ، که نسخه را بهیراث برده بوده است مایل بوده است که آن را بکتابخانه ملی یاموزه ایران باستان بفرودد که چنین کتابی که آن را از جمله جواهرات ملی ایران باید شمرد از ممالکت خارج نشود . چرا این خیال او عملی نشد ، مطلبی است که صدیق دانشمند ما آقای دکتر مهدی بیانی عبارات خود شرح داده اند :

### سرگذشت حسرت انگیز یکی از نفیس ترین نسخه های خطی فارسی ایران

در سال ۱۳۱۸ که آن هنگام نیز من بنده نگارنده افتخار خدمتگزاری کتابخانه ملی را داشتم ، روزی نسخه ای خطی برای فروش باینجناب عرضه شد و با مختصر مطالعه ای دریافتم که یکی از مهمترین کتابها و نسخه منحصر تصنیفی را در دست دارم که لااقل نهصد سال

۱ - رجوع شود بچهار مقاله ص ۷۰ از چاپ مرحوم علامه قزوینی و فهرست نسخ فارسی خطی در موزه بریتانیا تألیف ربو ص ۴۷۶ .

از عمر آن گذشته و از آسیب تند باد حوادث و دستخوش چپاول مغول و تاتار مصون مانده است. نسخه کتاب فارسی «هدایة المتعلمین فی الطب» تصنیف ابوبکر ربیع بن احمد الاخوانی بخاری بود. از فروشنده قیمت کتاب را جو یا شدم - یکهزار تومان پیشنهاد کرد - جواب رد باو ندادم و اعلام خریداری آنرا برای کتابخانه ملی بروز بعد موکول کردم. فروشنده کتاب را نزد من گذاشت و خود رفت.

من بدون فوت لحظه ای شخص وزیر فرهنگ وقت را ملاقات کردم و نسخه را با ایشان عرضه داشتم و آنچه از اهمیت آن دریافته بودم اظهار کردم. وزیر بمن دستور دادند که بدون تأمل، نسخه خریداری شود و مخصوصاً تأکید کردند که بهر قیمت کتاب نبایسد بصاحبش مسترد شود.

با عالمی سرور و شادمانی بکتابخانه باز گشتم و کتاب را نگاه داشتم. روز بعد فروشنده مراجعه کرد و نتیجه تصمیم کتابخانه را جو یا شد. گفتم کتابخانه خریدار کتاب شماست. گفت من هم آماده فروش هستم ولی بیکتر از دوهزار تومان نمی فروشم. با اینکه قیمت کتاب را در ظرف یک روز دو برابر کرده بود، جواب منفی بدو ندادم و تصمیم کتابخانه را بروز بعد موکول کردم. اورفت و مراتب را باستحضار مقام وزارت رسانیدم. گفتند بهر قیمت هست کتاب را بخرید.

دیگر روز فروشنده نزد من آمد. داستان روز پیش تکرار شد. منتهی گفت از سه هزار تومان کمتر نمی فروشم. من هم قصه را از سر گرفتم و وزیر هم دستور خود را تکرار کرد. روز چهارم که فروشنده بکتابخانه آمد و من آمادگی کتابخانه را برای خریداری کتاب بقیمت پیشنهادی وی اعلام کردم، اظهار کرد که از فروش کتاب منصرف شده ام.

دانستم دیگری از همکاران خودم که در این معامله وارد بوده است او را بطمع انداخته است. باو گفتم متأسفم بشما بگویم که از طرف وزارت فرهنگ دستور دارم کتاب را بشما باز پس ندهم و بهر قیمت که بخواهید آنرا از شما خریداری کنم. متعرضانه بوزارت فرهنگ رفت و اندکی بعد وزیر با تلفن بمن گفت که از جریان مطلع شدم، اجازه ندارید کتاب را تسلیم کنید، زیرا که این کتاب از نفایس آثار این مملکت است و بملت ایران تعلق دارد و البته بهر قیمت که پیشنهاد کند وزارت فرهنگ خریدار آنست.

نمیدانم وزیر با صاحب کتاب چه گفتگو کرده بود که چند روزی وی را ندیدم و بمن مراجعه نکرد و من با خاطر مجموع آن نسخه نفیس را از ان کتابخانه ملی دانستم زیرا که مطمئن بودم بهر قیمت که باشد دولت خواهد خرید. پس روزی مطالعه بیشتری بمطالب و کیفیت کتاب کردم و چند صفحه باد داشت از قطعات آن و چند قطعه عکس از صفحات آن برداشتم و منتظر شدم تا معامله آن بگذرد و با فراغت بیشتر و فرصت کافی، چنانکه رسم است، این نسخه نفیس را بملاقمندان و اهل آن معرفی کنم.

روزی که درست ماهی از این ماجری گذشته بود و مرا بروای آن کتاب نبود زنگ تلفن مرا بخود آورد، وزیر فرهنگ با حال برآشفته و درهم گفت «مرا مستأصل کردند،



کتاب را بصاحبش برگردانید ... >

حالی که پس از شنیدن این سخن داشتم توصیف نمیتوانم کرد ... من در بهت و حیرت و حسرت بودم که صاحب کتاب از درد درآمد و با اطمینان خاطر دست بسوی من دراز کرد . نسخه را بدستش دادم ولی خوب بخاطر دارم که آن کتاب بدستم سنگینی می کرد و دستم می لرزید . او از دفترم بیرون می رفت و من مانند پدری که به تنها فرزند خود که سفری بی پایان می کند ، بدنبال کتاب نگران بودم ...



بعدها در صد در آمدم که دنباله این کار را رهانکنم و با واسطه و رابطی که یافتم تا اندازه ای هم توفیق یافتم ، یعنی چند بار بصاحب کتاب پیغام کردم که از خود گذشتگی کند و نگذارد چنین نسخه نفیسی از کشور بیرون رود و بقیمت عادلانه ای بکتابخانه بفروشد . صاحب کتاب مرا مطمئن ساخت که اگر تصمیم بفروش آن کند آنرا بکتابخانه ما بفروشد و از ایران خارج نکند . و تا سه سال نیز مطلع بودم که نسخه از خانه صاحب آن بیرون نرفته است ، ولی بدبختانه و سوسه ای که پلیدی از ابتدا درد دل وی افکنده بود کار خود را کرده و او را بطمع خام انداخته بود .

تنها دلگرمی و دلخوشی من در این معامله این بود که دادن اجازه صدور نسخه های خطی از کشور از طرف دولت باینجانب تفویض شده است و هنگام خروج ، مانند سایر نسخه های خطی بایست اجازه از من تحصیل شود . ولی دو سال پیش شنیدم که نسخه بوسیله نامشروع و با اصطلاح مبتذل « قاچاق » از ایران خارج شده و بلندن رفته ... بیشتر متأثر شدم وقتی شنیدم که بفروش رفته است !

آنوقت بود که با هر یمن پلیدی که بیچاره صاحب کتاب را فریفته و بطمع مبالغه گراف ، او را از قیمت مناسب و کشور میهن خود را از داشتن چنین گوهر بکثائی محروم ساخته است نفرین فرستادم . من از صاحب کتاب آنقدر گله ندارم که جوانی ساده دل و با اینکه از خاندان دانش و دوستان کتاب است خود سر رشته و دبستگی باین نفایس ندارد ، ولی راهنما و معلم وی را در جریان این معامله در پیشگاه عدالت و ملت ایران مؤاخذ میدانم و در گمانم که يك ایرانی پاك نژاد تن به چنین نامردمی و خیانت در دهد که نفایس آثار تمدن و فرهنگ خود را بگذارد برایگان از کشور خارج شود و در این امر پافشاری و کوشش نیز بکند .....

مقاله رئیس بزرگوار کتابخانه ملی بی پایان رسید ، برگردیم بگفتار خود :

نسخه را صاحب آن بلندن برد و در هراج بمبلغ هنگفتی فروخت . بد شد یا خوب شد ، بسته باینست که انسان از چه نظر باین امر بنگرد ، اما آنچه بظن بنده مهم است آنکه فعلا از این نسخه ای که قریب نهمصد سال است از آفات و بلیات ارضی و سماوی

محمفوظ مانده است اگر ممکن شود يك چاپ عكسی، و گرنه لااقل يك چاپ حرفی صحیح هر چه زودتر منتشر شود.

اینك برای نمونه فصول و فقراتی از متن كتاب و نکاتی در باب خصوصیات انشائی و املائی آن :

از ص ۸ (پس از بسمله) :

سپاس مر ایزد را که آفریدگار زمی و آسمانست و آفریدگار هر چه اندر این دو میانست از معدنی و نباتی و حیوانی، بیافرید این چهار گونه خلق را اعنی آسمانی چون افلاك و ستارگان جنبنده<sup>۱</sup> و ناجنبنده<sup>۲</sup> [ اما معدنی چون زر و سیم و جز ازان، اما حیوانی چون آدمی و حیوانات دیگر<sup>۳</sup> ] و آتش و هوا و آب و خاك، بیافرید این چیزها را نه از چیز، فتبارك الله احسن الخالقین ه<sup>۴</sup> و باز سبب گردانید این چیزها را مر پدید آوردن اجسام معدنی و نباتی و حیوانی را بفضایافتن و استمداد يك از دیگر بقدرت و حکمت خویش فتبارك الله رب العالمین، و از جمله حیوانات آدمی را برگزید و شایسته گردانید مر خدمت خویش را و آراسته کرد جان آدمی را بخرد روشن، و از میان آدمیان پیغامبران آفرید و گرامی گردانیدشان بوحی که بایشان فرستاد تا خلق و را آگاه کنند از هستی وی و کمال قدرت و حکمت وی، و بیاموزانند<sup>۵</sup> ایمان آوردن بوی و پیغامبران و بفریشتگان و بکتبها و بـروز بزرگ و گواهی دادن بیکب و بگفتن (ص ۹) اشهدان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله ه<sup>۶</sup>

اما بعد چنین گفته اند مردمان دانا که بر هر مردمی واجبست آموختن شریعت، چه شریعت از جمله واجباتست تا چون شریعت دانسته بود ایمن بود از ضلالت، و باز اندکی از علم بچشکی بیاموزد تا تن را بر درستی نگاه دارد تا مفتعلان بچشکان<sup>۷</sup> تن او را هلاک نکنند و اندکی از کسب کردن حلال بیاموزد تا از حرام استغنا افتد و بحرام میل نه افتد که دین خویش را از بهر دنیا تباه کند ه<sup>۸</sup> اکنون تو که فرزند منی

۱ - سیاره ۴ و ۲ - ثابت (هر دو در زیر خط دراصل اضافه شده است).

۳ - این جمله را مصحح که نسخه را مقابله کرده است در حاشیه افزوده است.

۴ - باصطلاح تازه تر: بیاموزانیدند. ۵ - یعنی اطبای شارلاتان!

اندر خواستی از من کتابی بیاب بجشکی سبک و آسان تا ترا خاصه از من یادگار بود  
و دیگر مردمان را فایده بود اجابت کردم ترا بدین یاری خواهم از خدای عزوجل  
بتمام کردن این غرض انه الجواد الکریم ° °

آگه باش که بجشکی بقول جالینوس از سه وجه بوده ° یک گونه از وجه ترکیب،  
و دیگر از وجه تحلیل بالعکس، و سدیگر از وجه تحلیل بالحد ° اما آموختن از  
وجه ترکیب چنان بود که گفته اند که ایزد سبحانه و تعالی این سه گونه اجسام را از  
چهار عناصر آفریدست اعنی از آتش و هوا و آب و خاک، و معنی آتش بدین جایگاه  
این گرمی خواهم که از آفتاب می تابد . . .

از ص ۱۱۹ :

#### فی الالهویه

اندر یاد کرد هواها کوئیم لفظ هوادلیل بود بر سه معنی، یکی هوای روز  
و دیگر هوای فصول سال چون تابستان و زمستان و بهار گاه و تیر ماه، و سدیگر هواهای شهرها  
چون هوای ترکستان و سقلاستان و هندوستان و روم اعنی شهرهای گرم سیر و سرد سیر . . .

از ص ۱۳۵ :

#### فی ذکر الانبذة

اندر یاد کرد جوشیدها بدان که مردم مر کبست از دو گوهر، یکی گوهر  
جسمانی که تنومندی ازوست، و دیگر روحانی و آن روان وی است، همچنین اعراض  
بعضی آنست که بتن اضافت کنند و بعضی بجان چون گرسنگی و سیری کمر<sup>۱</sup> تن را بود  
و شادی و غم مر روان را، اکنون پدید آمد که بعضی چیزها آنست که تن ازو فایده یابد  
و بعضی جان فایده یابد، و زطعامها و میوها و آبها و حلواها فایده مرتن را بود و از  
اخبارهای خوش و سماع خوش و فرمانروایی و شادی سود و فایده مر روان را بود و هیچ  
چیز نیست که ازو هم تن را فایده بود و هم روان را که غم را ببرد و بدلوی شادی آرد، و  
بخل ببرد، و بدلوی سخاوت آرد، و گنگی ببرد و بدلوی فصاحت آرد، و هضم  
طعام را یاری کند، و مواد بد را ازتن بیرون آرد، و غذا را باندامها رساند، و حرارت

غریزی را قوی گرداند، و تن را غذا کند، و رطوبات اصلی را نگاه دارد، مگر شراب مسکر، و زشرا بهای مسکر شراب انگوری که از انگور لعل کرده باشند و مشمس<sup>۱</sup> بود، و مشمس آن بود که انگور را یک هفته با آفتاب بنهند و باز بکوبند و بخمهای سنگین روغن داده اندر کنند و شش ماه بنهند تا تمام برسد، و اگر انگور لعل نیابند نیمه سپید کنند و نیمه سیاه، و باید که این انگور شیرین بود، و آنگاه این شراب ستوده آن وقت بود که تلخ بود و خوش طعم بود و سبک رو بود و بقوام معتدل بود نه تَنَك و نه سَطْبِر، و خوش بوی بود.

از ص ۱۳۸ :

و باز از جو فقاغ کنند و ز گندم شلماب<sup>۲</sup> و بجشکان بیشتر بشکوهیده اند مرین هر دو را و گفته اند سودا کند و جذام آرد، و باز استاد ما گفتی خمار بنشانند و گرما زدگی را نیک بود، و دیگر منفعتی نیست از او، چه معده را ضعیف گرداند و استسقا آرد.

نمونه را همین قدر بس است. اینک بعضی از خصوصیات رسم الخطی و لغوی این نسخه :

پ، چ، ژ، تک هر چهار را گاهی بسه نقطه از نظایر آنها ممتاز کرده است؛  
ذها که امروزه غالباً ذال نوشته و تلفظ می شود اینجا عموماً منقوط نوشته شده؛  
که در مواردی که تنهاست گمی نوشته شده، ولی غالباً یای آن حذف شده و بلفظ بعدی وصل شده است؛ کشما (کشما)، کیا (که یا)؛

ذال در آخر فعل جمع مخاطب گاهی بصورت تاه نوشته شده؛ مکنیت (مکنید)؛  
چون را عموماً جن یا چن (بضم اول) نوشته همچنانکه ما هنوز در لفظ چنان و چنین باین قاعده عمل می کنیم، در نسخ خطی دیگر متعلق بقرون پنجم و ششم و هفتم این شیوه بسیار دیده شده است؛

یاه اضافه (در چشمه‌ئی و هوای) همیشه دم شکسته نوشته شده است بطوری که

۱ - (بضم اول و فتح دوم و بتشدید میم) یعنی آفتابزده، ۲ - بفتح شین و فتح لام.

شبيهه بيك همزه بزرگ ممكنست بنظر بيايد؛

می که همراه فعل می آید عموماً جدا نوشته شده ، همچنانکه در نسخ قدیم دیگر؛

در تركستان و سقلابستان لاحقاً ستان جدا نوشته شده ؛

بجای « واز » عموماً وز نوشته شده ؛

سر که را سر کا ، و پزشکی را بجشکی نوشته ؛

سبک در وصف کتاب ظاهراً بمعنی مجازی ، بضد گران و مشکل ، استعمال شده؛

ددیگر و سدیگر که بجای دوم و سوم بکار میرفته است در این کتاب فراوان آمده،

ولی لفظ اولی را کاتب همه جا ودیگر نوشته است ؛

تیر ماه بمعنی خزان (پائیز و خریف) استعمال شده است چنانکه زمخشری در

مقدمة الادب (ص ۳ چاپ فرنک) گوید: صیف تابستان ، خریف تیر ماه (نسخه دیگر:

پائیز) ؛ و شعرا از عهد عنصری تا زمان مولوی کراراً تیر ماه را بمعنی پائیز آورده اند:

اگر به تیرمه از جامه بیش باید تیر      چرا برهنه شود بوستان چو آید تیر

(دیوان عنصری چاپ قریب ص ۴۰) و تمام قصیده وصف پائیز و زمستان است؛

تا همی گردد فصول عالم از گشت فلک      گه تموز و گاه تیر و گه زمستان گه بهار

(ایضاً دیوان عنصری ص ۷۷) ؛

با خویشتن شمار کن ای هوشیار پیر      تا بر تو نوبهار چه مایه گذشت و تیر

تا بر سرت نگشته بدی تیر و نو بهار      چون پر زاغ بود سرت عارضت چوقیر

گر ماه تیر شیر نبارید از آسمان      بر قیر کون سرت که فرو ریختست شیر ؛

تیر و بهار دهر جفا پیشه خرد خرد      بر تو همی شمرد و تو خود خفته چون حمیر

(ایضاً از ناصر خسرو) ؛

تا کی گله کنی که نه خوبست کار من      وز تیر ماه تیره تر آمد بهار من

(ایضاً از ناصر خسرو) ؛

آمد آن تیر ماه سرد سخن      گرم در گفتگوی شد با من

(از ابوالفرج رونی ، دیوان چاپ چاپکین ص ۱۰۱) ؛

مهرگان مهربان باز آمد و عصر عصیر گنج باغ و بوستان را کرد غارت ماه تیر

(دیوان مسعود سعد سلمان چاپ یاسمی ص ۱۷۸)؛

تا چو خورشید سپهر کرد از در برج کمان در رود آخر بود مر تازیان را ماه تیر

بادت از چرخ کمان کردار هر دم نوبنو نعمت و اسباب قسم و دولت و اقبال تیر

(دیوان سنائی چاپ مدرس رضوی ص ۲۴۶) ، در بیت اول مرادش اینست که

چون شمس داخل برج قوس بشود انتهای فصل خزان عربستان است ؛

کنون که خور بهتر از و رسید و آمد تیر شدند راست شب و روز چون ترا زو تیر

(سند باد نسامه ص ۱۶۳) ، صریحست در اینکه چون شمس داخل برج میزان

شود فصل تیر میرسد ،

پیر تابستان و خلقان تیر ماه خلق مانند شبند و پیر ماه

(مولوی در مثنوی)

توجیهی که برای این اصطلاح بخاطر میرسد اینست که شاید از اوان قرن اول و

قرن دوم هجری که فروردین معادل ماه می و ماه ژون رومی میشده است و تیر ماه

زردشتی با ماه اوت و ماه سپتامبر مطابق میآمده است مرسوم شده باشد که تیر ماه را

بمعنی پائیز بگیرند ، و بعدها بسا آنکه تقویم را اصلاح کرده بوده اند و این وضع از

میان رفته بوده است معنی اصطلاحی تیر ماه را همچنان نگه داشته باشند .

دی ماه ۱۳۲۹

از شاهنامه حکیم فردوسی

بیزاری

نگر تا چه گفت آن خردمند پیر به ری چون دلش تنگ شد ز اردشیر

که بیزارم از موبد و تخت شاه چو نیک و بد من ندارد نگاه

کسی کو ترا نیست آزر مجوی چه جوئی چه خواهی از او آبروی ؟